

بختیار به ما گفت!

(تحلیلی بمناسبت حکومت ۳۷ روزه دکتر شاپور بختیار)

هدف خمینی و اعوان و انصار او از همان ابتدای کار مسدود کردن و تخریب همه راههای رشد اجتماعی، فرهنگی و انکشاف اقتصادی در ایران و ایجاد یک جامعه بسته و منزوی بوده است. انحصار تام و تمام قدرت سیاسی و حفظ و تداوم آن نیز تا به امروز در این جهت صورت گرفته تا به چنین هدفی جامعه عمل ببوشاند. اسلامی وانمود کردن جنبش مردم ایران تحت عنوان «انقلاب اسلامی» و باطل دانستن قانون اساسی دستاورد جنبش مشروطه را میتوان قدمهای اولیه در این جهت دانست که با تخریب همه بنیادهای عرفی جامعه آغاز شد و همچنان ادامه دارد. خمینی از همان روزی که با زدن مهر «انقلاب اسلامی» بر جنبش ضد استبدادی مردم سعی نمود ماهیت، جهت و سمت این جنبش را تغییر دهد، می دانست که هدف از تصرف تام و تمام قدرت و انحصار و حفظ تداوم آن میسر نخواهد شد مگر اینکه هرگونه اندیشه و فکری را که چشم به تمدن غرب داشت و خواهان مدرنیزاسیون جامعه بود، از بین ببرد. بر این اساس ذات و ماهیت این حکومت بر تخریب و ویرانی استوار شده است و واژه «نظام» در جمهوری اسلامی زمانی مفهوم می شود که تخریب و بحران را تنها هدف آن بدانیم. تا بحال نیز هر آنچه را که بدر حفظ نظام (بخوان استمرار عقب ماندگی) می خورده، از تحجر و خرافات و بی خردی گرفته تا بکار بستن نهایت بد طینتی ها و خشونت ها، حفظ نموده اند و آنرا در خدمت «نظام» بکار گرفته اند و هر آنچه را نیز که به نحوی از انحا مخالف عملی ساختن نقشه و هدف ایشان بوده، پس زده اند، سرکوب کرده اند و از میان برداشته اند. تحمیل یک چنین «حکومتی» به جامعه ای که، بر عکس، بخاطر مبارزه با همین شیوه ها و هموار کردن راههای رشد و تکامل و تمدن به پا خاسته بود، فقط بکمک یک نیروی مخرب عملی و ممکن می شد. اقلیتی متحجر و عقب مانده مصمم شده بود بر علیه نیازها و ضرورت تاریخ قد علم کند و چاره ای نداشت جز این که مردم را چنان مرعوب، منکوب و مغلوب سازد که داوطلبانه از هدف اصلی خویش که تکامل و پیشرفت و پیوستن به قافله تمدن بود چشم ببوشند و زنجیر قیمومیت را خود به دست بگردن بیاندازند. عصبیت، ایجاد رعب و خشونت و بحرانی که در این بیست و هفت سال بکار گرفته شده همواره از این اصل پیروی میکرده که آرامش، نظم و برقرار ماندن صلح بنفع «نظام» نیست، زیرا حکومت اسلامی بر علیه تاریخ بنا خاسته و چون پدیده ای ضد تاریخ است تنها با توسل به زور قادر خواهد شد خود را بر جامعه تحمیل نماید.

تمام شگردهائی که زده شد و «کلکهای» که جور گردید نیز بدین منظور بود که «ضدیت با تاریخ» در پشت واژه هزار معنی «انقلاب» مخفی شود. گروهی که فقط می دانست چه نمی خواهد (تحول و نتایج سوء آن برای مردم مسلمان)، در مقابل اکثریتی که میدانست چه می خواهد (آزادی، عدالت و رفاه) مجبور به مانور و تاکتیک بود. یکی از معضلات انقلاب اسلامی که از قبل فکری در مورد آن نشده بود، چگونگی بر پا شدن حکومت اسلامی و خصلت و ماهیت آن بود که همچنان به صورت مجهول و نامشخص «جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی» موضوع بحث و جدل جناحهای خودی قدرت است.

مشکل دیگر، نحوه کنار آمدن با نیروهائی بود که اگرچه غیر خودی محسوب می شدند، برای انقلاب اسلامی و رهبر آن سر و دست می شکستند و از این نظر مفید محسوب میشدند. این گروهها انقلاب اسلامی را به ذم خود تعبیر میکردند و اهداف نهیلیستی و آنارشستی خمینی را به حساب بی تجربگی وی در کار حکومت می گذاشتند و پندارشان این بود که با جذب اعتماد وی بتوانند به پشتیبانی وی به مقامات دولتی راه پیدا کنند و اهداف سیاسی خود را از این طریق عملی سازند. برداشتهای متضاد و تعریفهای غیر قابل فهمی که از حکومت اسلامی ارائه می شد و در پای گرفتن این جریان نهیلیستی - آنارشستی و قانون اساسی آن نقش موثری داشت، درست بخاطر پا در میانی نیروهائی بود که هیچگونه قرابتی با خمینی و خواستهای او نداشتند ولی اصرار داشتند که بهتر از وی صلاح حکومت او را دانسته و قادر خواهند بود آنرا «پیاپی» کنند. مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی صدر، بخشی از رهبران جبهه ملی و حزب توده ایران و گروههای چپ و روشنفکر پیشقدم شدند تا داوطلبانه همه تجارب خود را در راه انسجام گرفتن حکومت اسلامی خمینی بکار ببرند. توجیه هریک این بود که با اینکار خود می خواهند جلو تهاجم امپریالیسم و ضد انقلاب را بگیرند. موجود ناقص الخلقه ای که زائیده شد و جمهوری اسلامی لقب گرفت، ترکیبی بود از توقعات و خواستهای تمامی این مدافعان غیر خودی امام خمینی!

اقدام درخشان دیگر این همدستان چاپلوس مشاور استبداد این بود که مدام مردم را به صبر و آرامش دعوت کنند و ماهیت مخرب و خصلت ویرانگر حکومتی را که در ایجاد آن نقش بسزائی داشتند، لاپوشانی و توجیه کنند. آنها اهداف ارتجاعی و عقب گرای خمینی و یارانش را نادیده گرفته «برخی از کجروی» ها را به حساب دوران انقلابی گذاشته، آنارشیسیم و نهیلیسم خمینی را به گروههای خودسر حزب الله و کمیته های انقلاب منتسب میکردند. آنها را تا زمانی که از طرف خمینی و اعوان و انصار وی مفید ارزیابی می شدند، به درد مبارزه با «ضد انقلاب» میخوردند نگه داشتند و زمانی که دیگر به خدمات آنها نیازی نبود، کنار گذاشته شدند. مدتی کارشان این بود شکایت به خمینی که

سرکرده همه این کجروی ها بود، ببرند و او را از عواقب شومی که در انتظار حکومت اسلامی است بترسانند. و زمانیکه او هم آنها را راه نداد به گوشه نشینی وادار شدند.

تلاش مهدی بازرگان و ابوالحسن بنی صدر برای نظم دادن به «امور» و تشکیل یک حکومت قانونی متکی به اسلام شکست خورد چون سهامداران اصلی قدرت اصولاً با هر گونه نظم قانونی در این حکومت میانه ای نداشتند. آنها هرگونه ثباتی را خطری برای رسالت خود دانسته و آنرا مغایر با ماهیت، ذات و هدف خود که ویران کردن همه زمینه های پیشرفت بود، می دانستند. کار مردم نیز این شد که با وساطت عناصر خوشنام جنبش ضد دیکتاتوری شاه منتظر بنشینند تا دوران انقلابی گری سپری شود. این خوش خیالی عمومی که بالاخره با «نظام گرفتن» حکومت و مقید شدن جناحهای سرکش آن به قانون اوضاع به تدریج آرام خواهد شد، بیست و هفت سال بطول انجامید و هنوز هم ادامه دارد و پایان آن معلوم نیست.

کسانی که «انقلاب اسلامی» خمینی را با انقلاب کبیر فرانسه همسان گرفته در چهره های آخوندی دنبال دانتون و روبسپیر و مارای اسلامی می گشتند، غافل از این بودند که آنچه در ایران اتفاق افتاده چه در اهداف و چه در رهبری و خواست او هیچگونه قرابتی نه فقط با انقلاب فرانسه بلکه با هیچیک از انقلابات دیگر جهان ندارد. فقدان درک این مهم که هدف خمینی «ویرانگری و تخریب» است و ذات و ماهیت شورش او قیام بر علیه تحول میباشد، باعث شد که «مشاورتهای خردمندان» و «توصیه های دلسوزانه» برای اصلاح و حفظ نظام تا امروز ادامه یابد و تامین سوخت این ماشین تخریب و نابودی هیچگاه قطع نشود. برخی از روی بی شعوری و برخی دیگر از روی شیادی و تجاها و فرصت طلبی اقدامات مخربی را که از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی تا به امروز صورت گرفته؛ از انقلاب فرهنگی در دانشگاهها تا به گروگان گرفتن دیپلمات های آمریکائی و تحریک جنگ خانمانسوز هشت ساله و فراری دادن میلیونها متخصص کشور بخارج را همواره به این جناح یا آن جناح منتسب کرده اند، هنوز حاضر نیستند این خرابکاریها را از سرشت و ذات و ماهیت این حرکت بدانند.

برای این جماعت همچنان سخت است که قبول کنند، هدف از تشکیل حکومت اسلامی ویران کردن ایران بوده است و این امر نتیجه یک بی خردی فردی یا جمعی نیست بلکه یک خواست بنیادی است. حقیقت این است که قدرت را بچنگ گرفته بودند تا جلو توسعه و تحول را بگیرند و نمی خواستند خود به عامل اجرائی چنین تحولی تبدیل شوند. بازسازی و رشد کشور برای این عده همواره نقض غرض بوده است چرا که در این باز سازی و رشد همیشه خطر اضمحلال اسلام را دیده و می بینند.

نگاهی گذرا به روند «سیاست کلان» در جمهوری اسلامی این خصلت را بروشنی عیان می سازد. پس از فراری دادن بازرگان و بنی صدر و دیگر عناصر غیر خودی از عرصه قدرت ابتدا رجائی و موسوی و بعد خامنه ای به عنوان رئیس جمهور بر این مسند نشستند تا آخرین سوء تفاهات را در مورد هرگونه تحول صنعتی و شکوفائی اقتصادی و عدالت اجتماعی از بین ببرند. در دوره ریاست جمهوری این سه نفر تئمه اقتصاد آزاد ایران نیز بطور صد در صد دولتی شد. در این چند دوره با کوپنی کردن مصرف و رانت خواری آن کپیه برداری از مدلهای شرقی در پیش گرفته شد که کم و بیش مدلی مضحکی از اقتصاد جنگی (نپ) لنین بود. به این ترتیب در تکمیل سیاست خودکفائی اقتصادی که در پیش گرفته شد دوران طولانی تقسیم فقر بجای ایجاد ثروت آغاز گردید.

زغمای قوم، پس از خاتمه جنگ که با ملیونها کشته و مصدوم و ویرانی یکی از حاصل خیز ترین استانهای ایران همراه بود، دیگر توجیهی برای ادامه تنگناها و کمبودها نداشتند، بر آن شدند که تحت عنوان برنامه تعدیل اقتصادی، آینده ای شکوفا را نوید بدهند. مرگ خمینی و وحشت از بروز خلاء ناشی از فقدان وی در عین حال آنها را به دست و پا انداخت تا با تغییر بی ماهوی در مفاد و مواد قانون اساسی (با گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی) مشکل جانشینی رهبر انقلاب را نیز در میان خود حل نمایند. به منظور پیاده کردن این دوبرنامه رفسنجانی رئیس جمهور شد تا به دوران تیره و تار «کمونیسم اسلامی» (دوران رجائی و موسوی و... خاتمه دهد و مشکل ترمیم قانون اساسی را نیز حل نماید.

قشر جدیدی که در قبایل نعمات جنگ پروار شده بود، در اطراف وی گرد آمد تا سرمایه های باد آورده خود را که از طریق دلالتی اسلحه و دیگر منابع سود آور جنگ جمع شده بود، برای شرکت در سرمایه گذاریهای دولتی بکار بیاندازند. دولت جدید تحت عنوان خصوصی سازی به حراج شرکت های دولتی در بین خودیها پرداخت. پس از هشت سال گروههای مافیائی از نو کسیگان شکل گرفت که در بین مردم به «آقا زاده ها» معروف شدند. این قشر جدید در پناه تصفیه خونین و سرکوب همه جانبه مخالفین حکومت بدون رقیب و ناظر به غارت ثروتهای ملی مشغول شد. از صنعت نفت گرفته تا ایجاد بنادر غیر قانونی و مخفی، از انحصار واردات و صادرات گرفته تا کنترل سرمایه گذاریهای خارجی، همه شئون اقتصادی کشور در اختیار این قشر قرار گرفت. گسترش فساد، بی عدالتی، فقر و بخصوص بی نصیب ماندن خانواده شهدا و جانبازان جنگ از این سفره پر برکت از یک سو، گسترش سرکوب آزادیهای سیاسی و فرهنگی و بویژه انزوای ایران در جهان از سوی دیگر کار را به جائی رساند که حتی صدای خودیهای حکومت جمهوری اسلامی نیز در آمد.

زغمای قوم بار دیگر جمع شدند و به این نتیجه رسیدند که فضای سیاسی جامعه باید عوض شود و با برگزاری یک انتخابات نسبتاً آزاد چهره ای وارد میدان شود که بتواند اعتماد حداقلی را که سابق براین نسبت به حکومت، چه در داخل و چه در خارج، وجود داشت، دو مرتبه باز سازی کند. ضرورتها روشن بود: خروج از

انزوای بین المللی، مهار فساد و ارتشاء دامنگیر و اهدا برخی آزادیهای محدود که سوپاپ اطمینانی برای بروز برخی از نا رضایتی ها باشد، در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفت. نسل جوانی که بعد از «انقلاب اسلامی» به دنیا آمده بود، موقعیت اضطراری حکومت را درک کرد و آن را برای تاثیر گذاری بر سرنوشت سیاسی کشور مناسب تشخیص داد. برخلاف قرار و مدارهای گذاشته شده بین زعمای خود رای این نسل را سید خندانی کسب کرد که اگرچه در وفاداریش به انقلاب کوچکترین شک و شبه ای وجود نداشت، خواستهای اصلاح طلبانه ای را در برنامه انتخاباتی خود مطرح می کرد. نسل جوان و محروم ایران به وی اعتماد نمود و همه کوشش خود را بکار برد تا وی بتواند باتکای رائی بیست ملیونی رئیس جمهور شود.

وحشت ناشی از تمرکز بیست ملیونی رای که در حقیقت رای منفی به عملکرد جمهوری اسلامی تا آن زمان بود زعمای قوم را که به هراس افتاده بودند، بر آن داشت با تدارک برنامه ای طولانی بی اهمیت بودن نقش مردم را در جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند. کارشکنی در برنامه های ملایم و محدود خاتمی، ترور نزدیکان او، توهین به اعضا ء کابینه اش و بحران سازهائی که عملاً مفتضح کردن دولت و کابینه او را مد نظر داشت باید به مردم حالی می کرد که قانون، رای و نظارت مردم بر کار حکومت در جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارد. جنبه ویرانگر جمهوری اسلامی در این دوره بجای وجهه ملی در عرصه بین المللی، منافع ملی و فرهنگ و تاریخ کشور، پدیده دیگری را زیر پتک تخریب و نابودی خود قرار داد که در حقیقت سرمایه اصلی یک جامعه محسوب می شود. طی هشت سال زمامداری تدارکاتچی حکومت، سید محمد خاتمی، روح، روان و اعتماد به نفس بیست ملیون نفر از جمعیت آگاه و دلسوز کشور هدف قرار گرفت که تصور میکرد بتواند، با در نظر گرفتن مخدودیتها و خط قرمزهای «نظام»، جلو تخریب و ویرانگری بیش از این را بگیرد. با چنین نمد مالی هشت ساله ای نسل جوان کشور را دچار آنچنان بی تفاوتی نسبت به سیاست نمودند تا دیگر بفکر تاثیر گذاری از طریق انتخابات نیافتند و برای سالها اعتماد خود را به انتخابی بودن قدرت و حاکمیت ملی از دست بدهد. نسلی که با انتخاب خاتمی تصور می کرد قادر است اوضاع را تغییر دهد، اکنون فقط دخالت از خارج را آن هم بشکل نظامی و از طرف قوای بیگانه برای تغییر وضع سیاسی موجود موثر می داند. با مفتضح کردن، وسیله کردن و بی اثر کردن خاتمی در حقیقت به روح و روان رای دهندگان به وی توهین شد و از این طریق آن سرمایه ای بر باد رفت که آگاهی و وجدان ملی و روح استقامت و اعتماد به نفس یک ملت را میسازد و عاملی مهم در دفاع از مرز و بوم و مصالح و منافع ملی هر کشوری است. از این نظر میتوان ویرانی را که به منظور تضعیف دولت خاتمی و برنامه های اصلاحی محدود وی صورت گرفت، بزرگترین خرابکاری این حکومت تلقی کرد. تخریب امید و آرزوی بیست ملیون نفری که برای دستیابی به حد اقل حقوق انسانی خود به فردی از داخل خودیها امید بستند، بلکه وی قادر به تامین خواستهای محدود آنها باشد، اثرات شومی را بجای خواهد گذاشت که کمتر از ضربات ناشی از کودتای بیست و هشت مرداد نخواهد بود.

احمدی نژاد

خرابکار بعدی که عهده دار روند تخریب کشور شده است، احمدی نژاد نام دارد. بر سر کار آوردن او بی دلیل نیست. زعمای جمهوری اسلامی میدانند که در پیاده نمودن برنامه اسلامی کردن سیاست، فرهنگ و قضاوت در ایران شکست خورده اند ولی حاضر نیستند بطور علنی اذعان کنند که شکست خورده اند. آنها بخوبی به این امر پی برده اند که مهار کردن ایران با گذشته تاریخی و امکانات مادی و معنوی که دارد بویژه در دوران جهانی شدن چرخش اطلاعات و اقتصاد و تولید، ممکن نیست. کپی برداری از روی برخی تفکرات خرده گروههای ممنوعه ناسیونال سوسیالیستی در کشورهای غربی (نه شرقی، نه غربی!) کمی بوی الرحمن می دهد. بعد از ناکامی کمونیسم اسلامی، سرمایه داری آمریکائی/ اسلامی و سوسیال دمکراسی اسلامی چرا یک دوره ناسیونال سوسیالیسم به سبک اسلامی را امتحان نکنند؟ برپا داشتن یکباره غلم یهودی ستیزی توسط احمدی نژاد(نژاد پرستی اسلامی!) و اصرار وی بر اینکه چرا دولت وی باید سرسختانه از حق ایران بر حق استفاده از انرژی اتمی پا فشاری کند (ناسیونالیسم!) و بخصوص تکیه بر تقسیم در آمد ناشی از نفت بر سر سفره ی هر ایرانی (سوسیالیسم!) شباهتها واضح تر از آن است که احتیاج به تفسیر و تحلیل داشته باشد. تکیه به نیروهای بسیج و پاسداران و در آنها گروههای ضربتی همانند آنچه که در آلمان هیتلری در اونیفورم «اس اس» و «اس آ» ظاهر شد، این شبهه را تقویت می کند که جمهوری اسلامی پس از امتحان دیگر مدل های «هم شرقی و هم غربی» برای فرار از کابوس دمکراسی و حاکمیت ملی چاره ای جز این نمی بیند که یک دوره چهارساله یا هشت ساله یک «ناسیونال سوسیالیسم اسلامی» را امتحان کند. همه نشانه ها از این حکایت می کند که زعمای قوم در جمهوری اسلامی میخواهند جامعه را بطرف جنگی سوق دهند که غیر از برکت برای دست اندرکاران حکومت توجیهی چند ساله برای دلائل عقب ماندگی و شکست اقتصادی جمهوری اسلامی باشد. احمدی نژاد با چند سخنرانی تحریک آمیز خود در هفته های اخیر همه آنچه را که طی فعالیتهای مستمر خاتمی در جهت تنش زدائی انجام پذیرفته بود، پنبه کرد. وی زمانیکه دستگاه دیپلماسی اسلامی کوشش نمود سخنان «رئیس جمهور» تبلیغاتی و برای مصرف داخلی وانمود سازد، مصرانه تاکید کرد که سخنانش به هیچوجه فی البداهه نبوده و برنامه مشخصی را دنبال می کند. این سوال طرح می شود که مفاد و مواد این برنامه چیست؟

انزوای سیاسی بیش از پیش ایران در جهان، تحریک آمریکا و اسرائیل برای حمله به ایران و جنگی کردن اقتصاد ایران نزدیک ترین حدس ها و گمانهائی است که به ذهن انسان خطور می کند. احمدی نژاد برای محکم کاری حتی موضوعاتی را مطرح می کند که آن چند کشوری بیطرفی نیز که تابحال به جبهه مقابل با ایران نپیوسته بودند، چاره ای جز این کار نبینند. حذف اسرائیل از روی نقشه، کتمان واقعیت کشتار ملیونی یهودیان توسط هیتلر و پیش بردن برنامه تسلیحات اتمی حتی صدای واتیکان و کوفی عنان را نیز در آورده است.

بنظر می رسد که سران جمهوری اسلامی مانند هیتلر در صدد آماده کردن شرائط برای یک خودکشی دستجمعی در «بونکر» باشند. بعید نیست که بخواهند بجای فرار از سقوط فضاحت آمیز دیکتاتوریهای دیگر با روی صحنه آوردن یک درام «غروب خدایان» (ریچارد واگنر) غزل خدا حافظی را بخوانند. تدارکات لازم برای ظهور امام زمان نیز میتواند یکی از جنبه های این غروب باشد.

کلام آخر:

بعد از اینکه دکتر شاپور بختیار پس از تلاشهایی که در همان چند روزه حکومت اضطرابی خود انجام داد، مجبور شد بخارج بیاید و مبارزه علیه خمینی را از خارج ادامه دهد. وی بعد از بنیانگذاری نهضت مقاومت ملی ایران «ایران هرگز نخواهد مرد» را به عنوان شعار اصلی این نهضت اعلام نمود که طی بیست و شش سال گذشته در پایان همه بیانیه ها و اعلامیه های این سازمان منعکس می شود. معنای این جمله تاکیدی است بر اینکه با مرگ جمهوری اسلامی، ایران نخواهد مرد. در مورد مرگ جمهوری اسلامی کوچکترین تردیدی نداشته باشیم، دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد زیرا که این حکومت سالهاست که از نظر تاریخی مرده است و تنها کسی که نمیداند خامنه ای و اهل بیت او است. سوالی که در مقابل ملیون ایران قرار میگیرد این است که روند سقوط این رژیم چه مصائبی را برای کشور در پی خواهد داشت.

مردم ایران صدمات بسیاری را در این دوره بیست و هفت ساله تحمل کرده اند. آیا قصد داریم با دست روی دست گذاشتن و بی تفاوتی ناظر این باشیم تا احمدی نژاد ها و روسای آنها آنچه را که از کشور باقی مانده نیز نابود کنند؟ آیا میخواهیم بنشینیم و تماشا کنیم که چگونه خامنه ای و یزدی و امثال چگونه برای دومین بار میخواهند با انداختن یک کلید پلاستیکی به گردن فرزندان و نوباوگانمان، آنها را از طریق ارسال به جبهه های جنگ و میدانهای های مین گذاری شده روانه بهشت سازند؟

درود به روان پاک دکتر شاپور بختیار
ایران هرگز نخواهد مرد

ص.ح. جلیلی
بیست و یکم دیماه ۱۳۸۴